

هرمنوتیک و کلام

دکتر احمد واعظی *

چکیده

تحولات قرن بیستم در حوزه هرمنوتیک و نظریه تفسیری به نتایج منتهی شده است که علم کلام به عنوان دانشی متن محور و دارای پیوند عریق با تفسیر متون مقدس را در حوزه‌هایی به چالش می‌کشد. مقاله حاضر با بررسی تأثیر تحولات هرمنوتیک معاصر در هر دو ساحت «نظریه تفسیری به مثابه نظریه قرائت» و «نظریه تفسیری به مثابه هرمنوتیک فلسفی و فرا تفسیر» بر حوزه کلام سنتی و با تأکید بر اینکه هر رویکرد کلامی لاجرم بر نظریه تفسیری خاصی تکیه زده است می‌کوشد تعامل میان هرمنوتیک و کلام را در سه محور اصلی بررسی نماید. این سه محور اصلی عبارت‌اند از:

الف. چالش انتقادی هرمنوتیک معاصر با کلیت کلام سنتی؛

ب. بررسی مسئله آفرینی و خلق پرسش‌های نوین کلامی توسط هرمنوتیک معاصر؛

ج. واکاوی تأثیر باورهای کلامی در هرمنوتیک.

واژگان کلیدی: کلام سنتی، هرمنوتیک نظریه تفسیری، نظریه متن، اخلاقیات معنا، تکرگرایایی معنایی، هرمنوتیک واقع‌گرا، تاریخ‌مندی متن، تاریخ‌مندی فهم.

مقدمه

بی‌گمان فلسفه معاصر که تبلور آن را در شاخه‌های مختلف فلسفه قرن بیستم شاهد هستیم، از جهاتی تفاوت جدی با سیر تاریخ فلسفه دارد و از تلقی سنتی از مقولات کلانی نظیر

خرد، حقیقت، فهم و زبان که میراث نگاه ارسطویی - افلاطونی است، فاصله گرفته است. تغییر نگاه بنیادین نسبت به این مقولات کلان و اساسی موجب شد که در فلسفه معاصر از فلسفه علم و فلسفه اخلاق گرفته تا متافیزیک و معرفت‌شناسی شاهد تکوین و بروز آراء و نگاه‌های فلسفی کاملاً متفاوت و رادیکال باشیم.^۱

یکی از اتفاقات مهم در فلسفه معاصر عطف توجه خاص به «زبان» و تأمل فلسفی در باره آن است. ریچاردز و آگادن در سال ۱۹۲۳ با نگارش کتاب *معنای معنا*^۲ تأکید کردند که بسیاری از مباحث مربوط به زبان (language) اسرارآمیز باقی مانده و باید در باره کلمات و آنچه مدلول آنهاست و نیز رابطه کلمات با طریق فکر کردن ما اندیشه کرد و پاسخ به این مسائل نیازمند تأملات بین رشته‌ای است. به نظر می‌رسد که به دلایل مختلف به ندای این دو در قرن بیستم لبیک گفته شد و عملاً زبان به مسئله اصلی فلسفه این قرن بدل شد و حتی از دل این تأملات فلسفی رشته‌های جدیدی از دانش نظیر فلسفه زبان، سمانتیک و پراگماتیک تکوین و غنا یافت. در این میان هرمنوتیک از منزلت و جایگاه خاصی برخوردار است. هرمنوتیک گرچه به عنوان یک شاخه از دانش به قرن هفدهم بازمی‌گردد، اما در قرن بیستم رویکرد کاملاً جدید و متفاوتی را تجربه کرد. به جای روش‌شناسی و ارائه قواعد دخیل در فهم و تفسیر متن به دنبال تأمل فلسفی در باره ماهیت فهم و شرایط، سازوکار و عوامل تأثیرگذار در حصول فهم است. تأمل فلسفی راجع به ماهیت فهم به ویژه تمرکز بر مقوله فهم و تفسیر متن به نتایجی انجامید که با بسیاری از تلقی‌های رایج و مرسوم در باب تفسیر متن سرناسازگاری داشت.

حلقه پیوند هرمنوتیک با الهیات (theology) و کلام را باید در این واقعیت جستجو کرد که الهیات و کلام دانشی متن‌محور (text-centered) است و بسیاری معتقدات و دکرین‌های کلامی محصول دوران طولانی تفسیر متون مقدس است. این پیوند کلام و تفسیر متن دینی موجب می‌شود که به قول وان هوزر پرسش از اینکه «آیا معنا در متن است یا در ذهنیت خواننده و مفسر؟» پرسشی کلامی و الهیانی باشد (Vanhoozer, p.29).

هدف از مقاله حاضر بررسی تأثیر تحولات هرمنوتیک معاصر و رویکردهای نو پیدای آن بر حوزه کلام است. این تأثیر از زوایای متعددی قابل بررسی و ارزیابی است که مهم‌ترین آنها بررسی وجوه چالش انتقادی هرمنوتیک با کلام سنتی و نیز خلق پرسش‌های

کلامی نوین برای دانش کلام است. پیش از ورود تفصیلی به حوزه نسبت هرمنوتیک و کلام لازم است به چند مطلب مقدماتی اشاره کرد که مهم‌ترین آن ایضاح این نکته است که کدام تلقی از هرمنوتیک محل بحث ما است.

۱. کارکرد تاریخی هرمنوتیک در کلام

پیشینه هرمنوتیک به نام شاخه‌ای از دانش که معطوف به روش و قواعد تفسیر متن است به قرن هفدهم بازمی‌گردد و خاستگاه آن مغرب زمین است.^۳ از این رو، در جهان اسلام علم خاص و مدونی به این منظور (چه به نام هرمنوتیک و چه هر نام دیگری) نداریم تا از نسبت آن با علم کلام بحث کنیم. مباحث مربوط به تفسیر متن و قواعد مربوط به آن نه در قالب علمی متمایز، بلکه در مقدمات تفاسیر قرآن و بخشی از علم اصول و منطق به بحث گذاشته می‌شد.

نسبت هرمنوتیک و الهیات در دنیای غرب به نهضت اصلاح دینی و پیامدهای آن باز می‌گردد. پس از رنسانس و در آستانه دوران مدرن، هنر و فن تفسیر و درک متن شاهد گونه‌ای بسط و توسعه در دو مسیر متمایز، اما متشابه بود. هرمنوتیک ادبی و لغت‌شناسانه (Philological Hermeneutics) تمایل روبه‌تزايد انسان‌گرایانه و امانیستی را به بازتفسیر متون کلاسیک ادبی و هنری یونان و روم باستان راهبری و هدایت می‌کرد و هرمنوتیک الهیاتی (theological Hermeneutics) مسیر را برای فاصله گرفتن از تفسیر جزم‌مدارانه و رسمی کلیسا از متون مقدس و فراهم آوردن زمینه برای فهم و تفسیر فردی از متون مقدس هموار کرد (Gadamer, p.179). هرمنوتیک بر آن بود که به مدد تکنیک‌های تخصصی، معنای اصلی متون کلاسیک ادبی و متون دینی را آشکار سازد. هرمنوتیک با این پیش‌فرض در خدمت الهیات قرار می‌گرفت که انجیل و دیگر کتب مقدس متونی خودکفا هستند و برای فهم آنها هیچ نیازی به سنت و مرجع رسمی (کلیسا) نیست. بدین ترتیب هرمنوتیک به عنوان تکنیک و روش که مشتمل بر قواعد و اصول مورد نیاز برای حصول فهمی مستقل و فردی از متون مقدس در خدمت الهیات و کلام قرار گرفت.

۲. سه تلقی از هرمنوتیک

مشغله تفسیر و مواجهه معنایی با متن در سه سطح متفاوت قابل طبقه‌بندی است که با اندکی تسامح در کاربست واژه هرمنوتیک، می‌توان آنها را سه سطح متفاوت از هرمنوتیک دانست. مشغله تفسیر در سطح تکنیکی و مهارتی که از آن به «هرمنوتیک به مثابه یک هنر»^۴ می‌توان یاد کرد به کار مفسر و قاری متن در فهم و درک محتوای معنایی متن اشاره دارد. زمانی که مفسر به فرایند فهم متن اشتغال می‌ورزد در واقع هنر و مهارت خویش در زمینه کشف معنا، ابهام زدایی از متن و آشکار نمودن لوازم و لایه‌های معنایی پنهان متن را به نمایش می‌گذارد. برخورداری خواننده متن از مهارت، تسلط تجربه بیشتر معمولاً ضامن دریافت سهل‌تر و گسترده‌تر وجوه معنایی متن است.

سطح دوم مشغله هرمنوتیک معطوف به تبویت و تنقیح اصول و قواعد حاکم بر فرایند فهم متن است. این سطح از تفسیر در واقع از سنخ روش‌شناسی است و محتوای آن دانشی است که قواعد و اصول رایج و حاکم بر زبان طبیعی در ظرف تفهیم و تفاهم عقلایی را به دست می‌دهد که از آن به «هرمنوتیک به مثابه یک علم»^۵ می‌توان یاد کرد. این سطح از هرمنوتیک ابزار لازم برای تحقق سطح نخست هرمنوتیک را در اختیار می‌نهد که اعمال و مهارت و هنر تفسیر کردن است.

سطح سوم مشغله تفسیر سرشتی فلسفه دارد، زیرا نه درگیر با عملیات تفسیر و هنر فهم است و نه به کار کشف و دسته‌بندی قواعد حاکم بر فهم اشتغال دارد بلکه مقوله تفسیر و فهم متن را موضوع تأملات فلسفی خود قرار داده است. در اینجا «هرمنوتیک به مثابه یک فلسفه»^۶ رخ می‌نماید که می‌کوشد وجوه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تفسیر و فهم را واکاوی کند.

تلقی روش‌شناسانه از هرمنوتیک را می‌توان «نظریه قرائت» (theory of reading) نیز نامید که مشتمل بر توصیه‌ها و راهبردهایی است که نحوه قرائت از متون یا متن خاص (مثلاً متون مقدس) را سامان می‌دهد. کما اینکه هرمنوتیک فلسفی^۷ یا تأمل فلسفی در باب مقوله فهم و تفسیر را نیز می‌توان «نظریه تفسیری» (theory of interpretation) یا حتی «فرا تفسیر» (Meta-interpretation) نام نهاد. نگاه بیرونی و فلسفی به مقوله فهم و تفسیر متن و نظریه پردازی در باره مسائل و موضوعاتی بنیادین نظیر چیستی معنای متن، سهم مؤلف و خواننده در فهم

معنا، امکان یا عدم امکان فهم عینی (objective) متن، مسئله اعتبار و حجیت (validity) در تفسیر و مانند آن فضای کاملاً متفاوتی برای هرمنوتیک ایجاد کرد که بسی متمایز از هرمنوتیک ما قبل قرن بیستم است که یکسره به کار روش‌شناسی و تنقیح قواعد و اصول مشغول بوده است.

مبحث نسبت هرمنوتیک و کلام با هر دو تلقی دوم و سوم از هرمنوتیک به این معنا مربوط می‌شود که هم نظریه قرائت و هرمنوتیک در سطح روش‌شناسی و هم هرمنوتیک به مثابه فراتفسیر و فلسفه ظرفیت آن را دارند که در حوزه کلام تأثیرگذار باشند.

۳. ابتناء نظریه کلامی بر نظریه تفسیری

رهاورد علم کلام در ساحت ایجابی آن که به بیان و توصیف معتقدات و باورهای اعتقادی و کلامی می‌پردازد یا تماماً مأخوذ از فهم و تفسیر متون و منابع نقلی دین (کتاب و سنت) است یا اگر آبخور و مبنای استدلالی و عقلی داشته باشد نیم‌نگاهی نیز به منابع نقلی دارد از این‌رو تفسیر و فهم منابع نقلی دین نقشی محوری در این ساحت از مباحث علم کلام به خود اختصاص می‌دهد. به این دلیل می‌توان ادعا کرد که رویکردهای کلامی و الهیاتی مبتنی بر نظریه تفسیری است. معنای این ابتناء آن است که پردازش هر دکتربین و نظریه کلامی که به وجهی با تفسیر متون مقدس سروکار داشته است آگاهانه یا ناخودآگاه بر روش و مبنای تفسیری خاصی تکیه زده است و در چارچوب نظریه قرائت خاصی که مقبول نظر متکلم بوده استوار شده است.

از آنجا که هر نظریه تفسیری، مشتمل بر دیدگاه خاصی راجع به متن است و نظریه متن (theory of text) خاص خویش را مفروض می‌دارد می‌توان ادعا کرد که هر رویکرد و نظریه کلان کلامی بر «نظریه متنیت» (theory of textuality) معینی استوار است (Jeanround, p.73). برداشت و نگاه متکلم ظاهری، اشعری و معتزلی به حدیث و قرآن به عنوان متن مقدس و منبع دریافت‌های کلامی یکسان نیست کما اینکه موافق و مخالف تفسیر موضوعی از قرآن در حقیقت در مفاد نظریه خود در باب متن قرآن اختلاف دارند گویی از نظر کسی که امکان تفسیر موضوعی را منتفی می‌داند هر سوره متنی مستقل از سایر سوره‌هاست و نمی‌توان کل قرآن را یک متن دانست.

هرمنوتیک به مثابه روش و نظریه قرائت به علت اشتغال بر توصیه‌ها و راهبردهای عملی نسبت به کیفیت فرایند تفسیر و راهبری مسیر دسترسی به معنای متن تماس مستقیم و نزدیک‌تری با علم کلام دارد، اما این به معنای نادیده گرفتن نقش هرمنوتیک به مثابه نظریه تفسیری و فراتفسیر در ساحت علم کلام نیست، زیرا «نظریه‌های قرائت» مبتنی بر نگرش‌های فلسفی در باره حقیقت معنا و فهم و حل مسائل مربوط به فراتفسیر است که شکل می‌گیرد و توصیه‌های راهبردی طریق وصول به معنا، آگاهانه یا ناآگاهانه بر مواضع فلسفی در باره این گونه مباحث بنیادین تفسیر تکیه زده است. از این رو ابهام یا اختلال نظر یا اتخاذ مواضع ویژه در هرمنوتیک به مثابه فلسفه می‌تواند کلام سنتی و متعارف را با چالش‌های نوینی روبه‌رو سازد و حتی پرسش‌های کلامی نوینی را مطرح سازد.

۴. ابعاد تعامل هرمنوتیک و کلام

در یک دسته‌بندی کلی می‌توان مجموعه مباحث مربوط به نسبت هرمنوتیک و کلام را در سه بُعد و محور اصلی خلاصه و طبقه‌بندی کرد:

الف. رویکردهای نوین در حوزه فراتفسیر و هرمنوتیک فلسفی به ضمیمه «نظریه‌های قرائت» نوظهور و غیرمتعارف به طور بنیادین با نگرش سنتی در تفسیر متن ناسازگارند. از سوی دیگر، کلام معهود و متعارف به‌رغم پذیرش اختلاف انظار و مسالک کلامی، معمولاً بر مبنا و مسلک سنتی در تفسیر متن استوار شده است. بدین ترتیب چالش با نظریه تفسیری و متد قرائت سنتی به چالش بنیادین با کلام سنتی منتهی می‌شود. بنابراین محور نخست تعامل هرمنوتیک و کلام آن است که هرمنوتیک در هر دو سطح مورد بحث ما علم کلام مرسوم را به چالش انتقادی (به لحاظ درون مایه و محتوا) می‌کشاند. البته محور چالش آن بخش از علم کلام است که بر پایه مراجعه مستقیم به متون و منابع نقلی دین شکل گرفته است.

ب. هرمنوتیک معاصر پرسش‌های کلامی نوینی را پیش روی علم کلام می‌نهد و متکلم آشنای با ساحت‌های نوین هرمنوتیکی طبعاً با مسائل کلامی نوظهوری مواجه می‌شود که البته غالب آنها از سنخ «معرفت‌شناسی دینی» است.

ج. محور سوم تعامل کلام و هرمنوتیک به بررسی مبانی و معتقدات کلامی در هرمنوتیک اختصاص دارد. بر خلاف دو محور قبلی که هرمنوتیک، منشأ و خاستگاه تأثیرگذاری بر کلام بود، این محور به بررسی این جنبه اختصاص دارد که معتقدات کلامی راجع به خداوند و صفات او از یک سو و ماهیت و منزلت متون وحیانی و مقدس از سوی دیگر، آیا به شکل‌گیری هرمنوتیک خاص و ویژه‌ای درباره تفسیر این متون منتهی می‌شود؟ آیا خوانش این گونه متون تابع «نظریه قرائت» استاندارد ویژه‌ای است یا آنکه ارتباطی منطقی بین معتقدات کلامی و هرمنوتیک متون وحیانی و مقدس برقرار نیست؟

در ادامه مقاله هر یک از سه محور اصلی فوق را به طور مجمل و فشرده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵. چالش انتقادی هرمنوتیک معاصر با کلام سنتی

گفته شد که علم کلام به سبب پیوند عمیقی که با فهم و تفسیر منابع نقلی دین دارد ضرورتاً مبتنی و متکی بر نظریه تفسیری و نظریه قرائت و نظریه متن تکون می‌یابد یعنی هر مذهب و مسلک کلامی خاص لاجرم از رویکرد هرمنوتیکی خاص خود پیروی می‌کند و نمی‌تواند با هر مشربی در کیفیت قرائت متن سازگار باشد و به هر دیدگاهی در باره مباحث فلسفی مربوط به فهم و تفسیر خوش آمد نمی‌گوید. هرچند این واقعیت غیر قابل انکار است که نظریه تفسیری و مباحث فلسفی مربوط به فهم متن معمولاً توسط متکلمان تنقیح و مدون نشده است و هرگز این امر در میان اهل کلام ما رایج و متداول نبوده است که مباحث از سنخ هرمنوتیک فلسفی و فرائت‌تفسیر را به بحث بگذارند و در تبویت آن بکوشند. اما عدم تنقیح و تبویت آگاهانه این مباحث به معنای عدم ابتناء منطقی علم کلام (در آن بخش‌هایی که به فهم متون وحیانی و مقدس مربوط است) بر نظریه تفسیری خاص نیست.

در قرن بیستم نگرش‌های متفاوت و گاه کاملاً افراطی در باره نظریه تفسیری، کلیت کلام سنتی - با همه مشارب و مسالک آن - را به عنوان محصول و رهاورد مراجعه خاص به متون وحیانی و مقدس مورد تردید و چالش قرار می‌دهد. وجه این چالش و نقد را می‌توان دست کم در سه خصیصه بنیادین کلام سنتی جستجو کرد که در ذیل به آن می‌پردازیم:

الف. قوام الهیات و کلام به باورهای جزمی و اعتقادات راسخ و اصرار بر حقانیت آن چیزی است که یا به مدد عقل و استدلال به آن می‌رسند یا از طریق تفسیر متون و منابع دینی به عنوان حقیقت و باور دینی به آن ملتزم می‌شوند. باورها و جزمیت‌های مستند به عقل و استدلال فعلاً محل بحث ما نیست، اما معتقدات و معرفت‌های کلامی برخاسته از فهم منابع نقلی دین از آن جهت برای متکلم مایهٔ تصلب و جزم اندیشی و پای فشردن است که در نظریهٔ تفسیری رایج و سنتی مقبول نزد متکلمان ما گزاره‌های مشترکی مسلم و مقبول گرفته می‌شوند. برای نمونه، متن دارای معنایی معین و محدود تصور می‌شود که قوام آن به قصد مؤلف و گوینده است. از طرفی این معنای مقصود که مراد جدی صاحب سخن و مؤلف است قابل دسترسی و درک عینی و اطمینان‌آور می‌باشد. این دو گزارهٔ مربوط به نظریهٔ تفسیری به متکلم این مجال را می‌دهد که بر سر آنچه از منابع نقلی دین برداشت کرده است با دیگر نحله‌های کلامی به مناظره و مجادلهٔ علمی پردازد و جزم اندیشانه و مصرانه آنها را باطل و خود را حق بیندارد و چه بسا برخی از رقبای کلامی را در آن مورد فاسد الاعتقاد و حتی مستحق تکفیر و طرد بداند.

در بسیاری از نحله‌های هرمنوتیکی معاصر گزاره‌های هرمنوتیکی فوق به شدت مورد نفی و طرد قرار گرفته است. باحثین نوگرا در حوزهٔ فراتفسیر و هرمنوتیک فلسفی معمولاً منکر این نیستند که مؤلف و صاحب سخن معنای خاصی از متن را در نیت و قصد خود داشته است، اما معنای مراد در نزد مؤلف را یکی از «امکان‌های معنایی» متن بر می‌شمارند و بر آنند که امکان‌های معنایی فراوان دیگری نیز وجود دارد. از نگاه آنان متن به خودی خود حاصل «معنا» نیست بلکه زمانی که متن در «زمینهٔ وسیع‌تر» (larger context) قرار می‌گیرد دارای معنا می‌شود. درست است که اگر متن را در «زمینهٔ مؤلف آن» قرار دهیم، معنای خاصی پیدا می‌کند، اما این صرفاً یکی از امکان‌های موجود و متصور است می‌توان متن را در زمینه‌های دیگر قرار داد و امکان‌های معنایی متفاوت‌تری را رقم زد (Crosman, p.151).

از سوی دیگر، تکثرگرایی و حتی نسبی‌گرایی معنایی یکی از ویژگی‌های مشترک بسیاری از این رویکردهای فلسفی و هرمنوتیکی نوین به شمار می‌رود. شالوده‌شکنی (deconstruction) ژاک دریدا، هرمنوتیک فلسفی گادامر، نوپراگماتیسم

(New pragmatism) ریچارد رُرتی و پدیدارشناسی ولفگانگ ایزر (Iser) و نظریه قرائت استانی فیش به رغم تفاوت‌های آشکاری که با یکدیگر دارند همگی در اینکه معنای متعینی برای متن وجود ندارد و هیچ قرائتی به عنوان قرائت معتبر و متعین یک متن در کار نیست، با هم اشتراک نظر دارند. تمام این رویکردهای هرمنوتیکی در چارچوب ذهنی‌گرایی تفسیری (subjectivism) طبقه‌بندی می‌شوند. واقع‌گرایی یا عینی‌گرایی (objectivism) تفسیری بر آن است که معنای متن مستقل از قرائت و خواندن خواننده و مفسر وجود دارد و تلاش تفسیری مفسر و خواننده معطوف به درک و فهم این معنای متعین و خاص است، اما ذهنی‌گرایی تفسیر، معنا را مخصوص فرایند قرائت و خواندن متن می‌داند به گونه‌ای که پیش از قرائت و تفسیر یک متن توسط خواننده چیزی به نام معنای آن متن وجود ندارد (Vanhooser, pp.26,34). در حقیقت وضعیت پست مدرن در باره فهم و تفسیر که در این رویکردهای سوپژکتیو متبلور می‌شود در وضعیت «ناباوری نسبت به معنا» بسر می‌برد و بر این نکته اصرار دارد که در خلال فعالیت خواندن و قرائت است که متن و معنا ساخته می‌شود نه اینکه مفسر به عنوان سوژه و فاعل عمل شناسایی به شرح و تفسیر معنا و متن (به عنوان ابژه) پردازد (ibid, pp.16,18).

طبیعی است که بر اساس چنین رویکردهای غیر واقع‌گرا (anti realist) و غیر عینی‌گرا مجالی برای بحث در اعتبار در تفسیر و تشخیص تفسیر معتبر از نامعتبر باقی نمی‌ماند و نوعی تکثرگرایی تفسیری و خوش‌آمدگویی به فهم‌های متفاوت از یک متن حاکم می‌شود و بدین ترتیب شکاف عمیقی میان آنچه در تلقی معاصر از تفسیر وجود دارد و آنچه در علم کلام رایج و معارف است پدید می‌آید.^۸

ب. کلام متعارف و سنتی به متن و حیانی و مقدس به عنوان منبع معرفت بخش می‌نگرد و خواننده و مفسر تنها دریافت‌کننده پیام معنایی آن هستند بی آنکه نقشی در شکل‌دهی معنا داشته باشند؛ حال آنکه در بسیاری از رویکردهای هرمنوتیکی معاصر و نظریه‌های قرائتی که در قرن بیستم به منصفه ظهور رسید نقش خواننده در فرایند «معناسازی» به رسمیت شناخته شد. این رویکردها «نظریه‌های خواننده محور» (Reader Response Theory) هستند

و ویراستار کتاب «خواننده در متن» در مقدمه آن این نظریه‌ها را در شش گروه دسته‌بندی می‌کند (Suleiman, *The Reader in the Text*, p.6).

در هرمنوتیک حاکم بر کلام سنتی که در آن مؤلف و مراد جدی و معنای مقصود او نقش کلیدی و اساسی دارد و هویت تفسیر و سازوکار آن و هستی‌شناسی معنا و معرفت-شناسی معنای متن همگی براساس این محور کلیدی تحلیل و تبیین می‌شود و در نهایت امر، منبع دینی بودن متون مقدس و وحیانی و نقش معرفت بخشی آنها در وصول به معرفت دینی بر اساس این محور توجیه می‌شود. با وجود این، در رویکردهای خواننده‌محور معاصر به رغم اختلاف فراوان، همگی در این نکته که سهم مؤلف در معنای متن و تفسیر آن باید نادیده گرفته شود، اتفاق نظر دارند. با حذف مؤلف، مسئله اصلی این می‌شود که سهم خواننده و متن در فرایند وصول به معنا چه می‌باشد. رویکردهای خواننده‌محور و سوپژکتیو معتدل‌تر و محافظه کار، سهم متن و افق معنایی آن را در کنار افق معنایی خواننده برجسته می‌کنند (نظیر هرمنوتیک فلسفی هانس گادامر و ولفگانگ ایزر) و رویکردهای سوپژکتیو افراطی نظیر شالوده شکنی ژاک دریدا و نظریه قرائت استانی فیش و نوپراگماتیسم ریچارد زرتی نقش مفسر و خواننده را در فرایند معناسازی بسیار پررنگ می‌کنند.^۹

همان‌طور که ملاحظه می‌شود تفاوت رادیکال و بنیادین نظریه‌های تفسیری معاصر یا نظریه تفسیری سنتی از مرز مبانی تفسیری تجاوز کرده به حریم تردید افکنی در کلیت دستاوردهای کلامی برخاسته از مراجعه به متون دینی کشانده می‌شود. شایان ذکر است که این رویکردهای تفسیری نوین و بعضاً نامتعارف، با نقدها و اشکالاتی جدی مواجه‌اند که در جای خود باید به تحلیل و بررسی آنها پرداخت. تمام نکته در این مقام آن است که کلام سنتی در دفاع از متدلورژی و درون مایه خویش نیازمند آشنایی با این سنخ مکاتب و مباحث و مواجهه انتقادی با این رویکردهای تفسیری جدید است.

ج. ابتناء کلام بر پیش‌دانسته‌های غیر مولد. برخی نظریه‌های تفسیری نظیر هرمنوتیک فلسفی هانس گادامر که فهم متن حاصل دیالوگ میان مفسر و متن است و «موقعیت هرمنوتیکی» خواننده و پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌های وی سهم مهمی در شکل‌دهی

دیالوگ و پرسش و پاسخ مفسر با متن بر عهده دارد. معنای متن و فهم اثر، حاصل توافق میان افق هرمنوتیکی مفسر و افق معنایی متن است یعنی سیر گفتگو و پرسش و پاسخ با متن باید به جایی منتهی شود که متن در خواننده به سخنی درآید و خود را بگشاید بنابراین اگر موقعیت هرمنوتیکی خواننده مشحون از پیش‌داوری‌های نامولد (non productive) و ناروا باشد به این گشودگی مدد نمی‌رساند.^{۱۰}

بر اساس این رویکرد استمداد از پیش‌دانسته‌های انسان‌شناختی، کیهان‌شناختی و طبیعت‌شناسی کهن و ناروا، سد راه دیالوگ ثمر بخش یا متون کلامی است و از آنجا که هیچ فهمی طبق این نظریه تفسیری بدون دخالت افق ذهنی مفسر امکان‌پذیر نیست پس چنین فهم‌های کلامی که محصول تأثیرگذاری این پیش‌داوری‌ها و پیش‌دانسته‌های غیر مولد است قهراً غیر قابل اعتماد خواهد بود. در نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت بر اساس چنین تصویری از سهم شدن مفسر در فرایند معناسازی، به لزوم نو شدن پیش‌دانسته‌ها دعوت گردیده و از ضرورت عصری کردن کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی عالمان دینی سخن به میان آمده است.

بنابراین تأکید بر دخالت افق ذهنی و پیش‌دانسته‌های مفسر در فرایند فهم به ضمیمه تحول‌پذیری این پیش‌دانسته‌ها و لزوم جایگزینی پیش‌دانسته‌های نو به جای کهن، مجرای برای خرده‌گیری و نقش بر دستاوردهای کلام سنتی می‌گشاید.

۶. مسئله‌آفرینی هرمنوتیک برای کلام *م‌انسانی و مطالعات فرهنگی*
در بند پیشین، موضع انتقادی و نفی‌گرایانه نظریه‌های تفسیری رادیکال معاصر را نسبت به کلیت کلام سنتی از طریق مناقشه در نظریه تفسیری پشتوانه علم کلام بررسی کردیم. در این بند به تأثیر هرمنوتیک بر کلام از حیث خلق مسائل جدید و عرضه پرسش‌های نوین برای علم کلام خواهیم پرداخت. در اینجا از باب نمونه به تعدادی از این قسم مسائل اشاره می‌کنیم:

یکی از رهاوردهای تأملات هرمنوتیکی معاصر تأکید بر عنصر «تاریخ‌مندی» (historicality) است. این تاریخ‌مندی در دو ساحت «اثر» (متن و دیگر آثار هنری که

موضوع تجربه هرمنوتیکی و تفسیر واقع می‌شوند) و «خواننده» (مفسر آثار معنادار و تفسیرپذیر) مطرح است.

تاریخ‌مندی اثر به معنای آن است که متن و آثار هنری در یک «زمینه تاریخی» (historical context) خاص پدید می‌آید، از این‌رو متأثر از جغرافیای سیاسی، فرهنگی و علمی عصر و زمانه خویش است. برای نمونه رودلف بولتمان تأکید داشت که گفتمان دینی کتب مقدس از جهان‌بینی و تفکر عصری که متون دینی در آن نگارش یافته، تأثیرپذیرفته است و جهان‌بینی عصر و زمانه تدوین متون مقدس، جذبه وجودی و ندا و پیام الهی را احاطه کرده است. از این‌رو، بولتمان وظیفه و رسالت متلکم و الهی‌دان را زدودن این پوسته‌های اسطوره‌ای و وصول به حقیقت پیام الهی و جذبه وجودی آن می‌دانست (Mueller, pp.36,37).

تاریخ‌مندی فهم بر مسئله تأثیرپذیری تفسیر از افق هرمنوتیکی و دنیای ذهنی مفسر تأکید دارد و اینکه این افق معنایی امری تاریخی است. از نظر گادامر موقعیت هرمنوتیکی مفسر عبارت از پیش‌داوری‌ها و انتظارات و پیش‌دانسته‌های اوست که در هویت خویش متأثر از سنت (tradition) و تاریخ اثر است. هر اثر تاریخ و سنتی دارد که بر آمده از تاریخ تفسیرهایی است که از آن اثر ارائه شده است. افق هرمنوتیکی مفسر ایستا و ثابت نیست بلکه سیال و متغیر و تاریخی است و همیشه از سنت و تاریخ اثر تأثیر می‌پذیرد. پس فهم تاریخ‌مند و مشروط به موقعیت هرمنوتیکی مفسر است (واعظی، ص ۲۵۴ و ۲۶۴). به جز گادامر و هایدگر (هرمنوتیک فلسفی مصطلح) دیگر نظریه‌پردازان تفسیری نظیر ژاک دریدا و استانلی فیش نیز به وجهی به تاریخ‌مندی فهم تحت عنوان «زمینه‌داری» (contextuality) مفسر اشاره کرده‌اند بنابراین همچنان که متن محصور در پیش‌زمینه تاریخی خویش است خواننده نیز مقید و محصور زمینه فکری خویش، موقعیت تاریخی و تعلق به «جامعه تفسیری» خاص است (Vanhouzer, p.112).

تاریخ‌مندی متن و مفسر به عنوان یک موضع هرمنوتیکی نوظهور می‌تواند مبنای طرح پرسش‌ها و مشاکل کلامی قرار گیرد. برای نمونه بحث تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه، امکان یا عدم امکان راه‌یابی خطا و مطالب نادرست در متون وحیانی و روایی از طریق هم‌زمانی با فرهنگ زمانه و معارف عصر نزول، درستی یا نادرستی تقسیم مضامین و محتوای

دین به گوهر و عرض و تحفظ بر جوهر و گوهر دین و ضرورت و انهادن عرضیات دین همگی مباحث کلامی جدیدی هستند که کلام سنتی را به چالش و تکاپو می‌افکنند و همگی خاستگاه واحدی دارند که همانا تاریخ‌مندی متن است.

همچنان که مباحثی نظیر عصری بودن فهم و در نتیجه تردید در امکان معرفت دینی غیرتاریخی و فراعصری، مقوله مهم جاودانگی و فراعصری بودن پیام دین به عنوان یکی از مقبولات و مسلمات کلامی را به چالش می‌کشد و این دغدغه مهم کلامی برخاسته از مبنای تاریخ‌مند دانستن فهم و تفسیر است.

مبحث پلورالیسم دینی و تکثرگرایی در حوزه معرفت دینی از دیگر نمونه‌های مسئله آفرینی هرمنوتیک برای علم کلام است. پلورالیسم دینی در دو فضا و حوزه قابل طرح است. در حوزه «بین‌الادیانی» پرسش محوری آن است که آیا می‌توان نگرشی یکسان به همه ادیان داشت و با به رسمیت شناختن ادیان متعدد و متکثر، همگی را به لحاظ سعادت آفرینی و اعتبار و حقانیت در یک رتبه نشانند؟ معتقدان به پلورالیسم دینی در قلمرو ادیان به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند. در فضای «درون دینی» مبحث پلورالیسم در قالب به رسمیت شناختن قرائت‌های مختلف از یک دین خاص (مثلاً اسلام) بروز پیدا می‌کند. مسئله این است که با تعدد مذاهب اسلامی و وجود آراء و مسالک متعدد کلامی و فقهی میان مسلمانان چه باید کرد؟ آیا همه آنها به یکسان از حقانیت و اعتبار برخوردارند یا آنکه تکثرگرایی و پلورالیسم مذهبی مردود است و مسئله حق و باطل در آراء و معتقدات مذهبی موضوع پیدا می‌کند؟

منشأ طرح تکثرگرایی و پلورالیسم دینی به ویژه در فضای دوم نقطه‌نظرات خاص هرمنوتیکی است که تفسیرها و قرائت‌های متعدد و گاه متباین از متون دینی را به یکسان ارج می‌نهد و مبحث اعتبار در تفسیر را به کنار می‌نهند و به جای سخن گفتن از فهم صواب و ناصواب به تفاوت و تکثر می‌اندیشند و معیاری برای سنجش تفسیر صحیح از ناصحیح در نظر نمی‌گیرند. به تعبیر دیگر خاستگاه طرح مسئله کلامی مربوط به پلورالیسم دینی، رویکردهای نوین در باره فهم و تفسیر است و واضح است که این رویکردهای رادیکال هرمنوتیکی بستر معرفتی مساعدی برای تصدیق پلورالیسم در اشکال مختلف آن ایجاد می‌کنند.

۷. تأثیر مبانی کلامی در هرمنوتیک

ادعای اصلی در این بند آن است که مبانی و معتقدات کلامی می‌توانند در برخی مباحث و ابعاد نظریه تفسیری تأثیرگذار باشند و نظریه قرائت و هرمنوتیک فلسفی متناسب با خویش را رقم بزنند. این تأثیرگذاری در چند جنبه قابل تصویر است که به اجمال به اهم آنها اشاره می‌شود. یکی از مباحث مهم در تاریخ هرمنوتیک، امکان «هرمنوتیک عام» است. پذیرش هرمنوتیک عام به این معناست که تفاوتی میان متون ادبی مثلاً با متون دینی وجود ندارد و یک هرمنوتیک و نظریه قرائت واحد و مشترک توان آن را دارد که فرایند قرائت متن را هدایت و راهبری کند (Gadamer, p.177). برای نمونه، رودلف بولتمان بر آن بود که تفسیر کتاب مقدس دقیقاً مشمول همان شرایط حاکم بر تفسیر دیگر متون ادبی است. در نقطه مقابل، برخی تأکید دارند که کتب مقدس واژه الهی است، از این رو بر معتقدات کسانی که آن را تفسیر می‌کنند، تفوق و برتری دارند و به سبب آنکه این کلمات الهی در واقع بیانیه رستگاری و سعادت بشر می‌باشند، فهم آنها چیزی فراتر از صرف تعیین علمی و استادانه معنای آن متون است (ibid, p.331).

بنابراین پرسش مهم آن است که آیا متون وحیانی و مقدس دارای هرمنوتیک اختصاصی و ویژه می‌باشند یا دقیقاً همچون سایر متون مشمول نظریه تفسیری و نظریه قرائت عام قرار می‌گیرند؟ نگارنده بر آن است که باورها و مبانی کلامی مربوط به متون وحیانی و صفات و ویژگی‌های صاحب آن (خداوند) به هرمنوتیک این متون سیما و قالب خاصی می‌دهد و نظریه قرائت متمایزی را برای آنها اقتضا می‌کند. این به معنای آن نیست که در سنجش میان هرمنوتیک متون وحیانی با دیگر متون، وجوه اشتراکی وجود ندارد بلکه برخی اختصاصات سبب می‌شود که کلیت این هرمنوتیک متمایز از سایرین گردد.

در ابتدای مقاله میان دو ساحت از هرمنوتیک تمییز دادیم و نظریه تفسیری به مشابه فلسفه و فرائفسیری را متفاوت از نظریه تفسیری به مثابه نظریه قرائت و توصیه‌های روش‌شناختی و راهبردی در امر تفسیر و فهم متن دانستیم به نظر می‌رسد که اقتضانات هرمنوتیکی باورها و مبانی کلامی در ساحت دوم (نظریه قرائت) بیش از ساحت اول (هرمنوتیک فلسفی) باشد و این به سبب آن است که مبانی کلامی الزامات خاصی را متوجه مفسر و خواننده متون وحیانی و مقدس می‌نماید و ساحت «اخلاقیات معنا»

(Ethics of meaning) را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. برای مثال، باورهای کلامی در مورد نسبت انسان و خدا، حقیقت ایمان و تدین، حق طاعت و عبودیت الهی، پیام الهی بودن وحی و قرآن، مصون از خطا و تحریف بودن و مانند آن به خواننده و مفسر قرآن اجازه نمی‌دهد که به دنبال مراد جدی و مقصود نباشد و قرائت قرآن در پیش‌زمینه مؤلف آن را تنها یکی از امکان‌های متعدد قرائت و تفسیر قرآن بداند بلکه او را ملزم می‌کند که در چارچوب درک نیت مؤلف به تفسیر آن بپردازد. به تعبیر دیگر «قرائتی استاندارد و ضابطه-مند» را از او طلب می‌کند و به هیچ‌رو «بازی آزاد معنایی» یا «قرائتی خواننده محور» را بر نمی‌تابد.

گرچه حضور مبانی کلامی در ساحت «نظریه قرائت» واضح‌تر و آشکارتر است، اما نباید از تأثیر باورها و مبانی کلامی در ساحت فلسفی هرمنوتیک (یعنی هستی‌شناسی معنا و معرفت‌شناسی معنا) غافل شد. برای مثال، بحث سطوح و لایه‌های معنایی قرآن و تفکیک معنای ظاهری از باطنی و تمیز میان تأویل و تفسیر و رابطه تنزیلی میان قرآن ملفوظ و باطن قرآن و وجود فوقانی مثالی و عقلی و الوهی آن که از مصادیق بحث رابطه زبان و واقعیت در خصوص متن وحیانی است، گرچه از مباحث پیرامونی هستی‌شناسی معنای قرآن است، اما عمیقاً تحت تأثیر مبانی کلامی و هستی‌شناختی است، همچنان که این گونه مباحث مربوط به هستی‌شناسی معنا، مقوله طریق معرفت مایه این معانی (معرفت‌شناختی معنا) را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

این بخش از تأثیر‌گذاری کلام در هرمنوتیک عمدتاً متأثر از «نظریه متن» (theor of text) در باره متون مقدس است، زیرا پیش از این اشاره داشتیم که هر نظریه کلان هرمنوتیکی در بطن خود «نظریه خاصی راجع به متن» را لازم دارد. از این‌رو، آراء کلامی در مورد قرآن و روایات مستقیماً مواضع هرمنوتیکی ویژه‌ای را در پی دارد. برای مثال، زبان قرآن چه زبانی است و تفسیر قرآن آیا تفسیری رمزی، کنایی، تمثیلی و یا طبیعی باید باشد، دقیقاً در گرو تعیین روشن نظریه متن در قبال قرآن است، این نظریه لزوماً مشتمل بر آراء و نظرات کلامی است از این‌رو، اختلافات کلامی و تنوع آراء مسالک کلامی در این باره به پاسخ‌های متفاوت راجع به زبان قرآن و نحوه تفسیر آن می‌انجامد.

یکی دیگر از زوایای بحث تأثیر مواضع کلامی در هرمنوتیک، بررسی این پرسش است که آیا چیزی به نام «قرائت کلامی متن» داریم؟ این پرسش برخاسته از این مبناست که قرائت و خوانش به لحاظ اخلاقی خنثی و بی طرف وجود ندارد و هر قرائتی لزوماً در چارچوب یک سبک و ژانر قرائت (reading genre) واقع می شود. اگر به واقع چنین باشد این پرسش پیش می آید که آیا چیزی به نام «ژانر کلامی» وجود دارد تا «قرائت کلامی متن» معنا یابد؟ (Jeanround, p.28)

در پایان، ذکر این نکته لازم است که واریسی و نگرش نقادانه به ساحت های کلان سه گانه تماس هرمنوتیک و کلام، خارج از طاقت و مجال یک مقاله است و هدف مقاله روشن کردن جنبه های مختلف تعامل این دو حوزه معرفتی بوده است که امید است برای علاقه مندان راه گشای تحقیقات عمیق تر باشد.

توضیحات

۱. اوج این نگرش های رادیکال را در اندیشه کسانی می بینیم که به «پایان فلسفه» رسیده اند و هرگونه فلسفیدن و جستجوی معرفتی عینی و حقیقت را لفاظی و گونه ای ادبیات می دانند. صورت معتدل تر و رقیق شده این نگاه پست مدرن را می توان در آراء کسانی نظیر هانس گادامر و یورگن هابرماس یافت که گرچه به بی حاصلی و پایان یافتگی فلسفه فتوا نمی دهند، اما از لزوم دگرگونی و تغییر شکل (transformation) فلسفه سنتی و متعارف به «هرمنوتیک فلسفی» (گادامر) و «تحقیق اجتماعی» (هابرماس) سخن می رانند. برای توضیح بیشتر به مقدمه منبع Kenneth Byne, James Bohman and Thomas Maccarty رجوع کنید.

2. Ogaden, C.k and Richards, *The Meaning of Meaning*.

۳. برای آگاهی بیشتر در باره تاریخچه هرمنوتیک و تحولات آن به فصل اول اثر واعظی رجوع کنید.

4. Hermeneutics as a science.
5. Hermeneutics as a science.
6. Hermeneutics as a philosophy.

۷. در اینجا ذکر این نکته لازم است که چون نگاه فلسفی به فهم و تفسیر و سطح سوم هرمنوتیک با هایدگر و گادامر شناخته می‌شود عنوان «هرمنوتیک فلسفی» عام و اسم خاص برای تفکرات هرمنوتیکی این دو متفکر آلمانی قرار گرفته است حال آنکه در کاربردی که ما در متن از این واژه اراده کرده‌ایم. آن را در معنایی عام به کار می‌بریم یعنی ساحتی از اندیشه و کار فلسفی که به مقوله تفسیر و فهم متن نگاهی فلسفی دارد و به هستی‌شناسی فهم و عوامل دخیل در آن می‌پردازد. بدین ترتیب هرمنوتیک فلسفی هیدگرو گادامر تنها یکی از رهاوردها و نظریه‌های موجود در این حوزه اندیشه است کما اینکه شالوده شکنی و ساختارگرایی و نوپراگماتیسم و عینی‌گرایی اریک هرش و مانند آن نیز دیگر نظریه‌های تفسیری موجود در قلمرو هرمنوتیک فلسفی یا فلسفه هرمنوتیکی محسوب می‌شوند.

۸. شایان ذکر است که این چالش انتقادی هرمنوتیک معاصر با علم کلام سنتی به کلام و الهیات اختصاص ندارد و به همه علوم نقلی نظیر فقه و حقوق که با نظریه سنتی تفسیر به سراغ متون می‌روند سرایت پیدا می‌کند.

۹. یکی از بحث‌های مهم در هرمنوتیک فلسفی و فراتفسیر آن است که خواننده در کنار متن هر یک به چه میزان در فهم معنا و تنظیم دریافت معنا ایفای نقش می‌کند. در اینجا طیفی از پاسخ‌ها وجود دارد. در یک جانب، طیف عینی‌گرایان قرار دارد که پیرامون کلام سنتی فقها و اصولیین ما و نیز متفکران هرمنوتیست ماقبل مدرن و معاصرانی نظیر اریک هرش قرار دارند که اساساً سهمی برای خواننده در معناسازی قائل نیستند و در طرف دیگر این طیف، رویکرد افراطی شالوده شکنی قرار دارد. ژاک دریدا به عنوان یک ساختارشکن معتقد است که مواجهه معنایی با متن ورود در یک بازی آزاد معنایی و شطرنج بی‌انتهاست. چیزی به نام معنا (که از سنخ concept باشد) وجود ندارد و دال لفظی همواره به دال لفظی دیگر ارجاع می‌شود و ساختار متن به عنوان «زنجیره‌ای از نشانه‌ها» (chain of signs) به طور ارادی توسط خواننده در فرایند قرائت شکسته می‌شود. در مابین این دو سر طیف آراء، دیدگاه‌های معتدل‌تری وجود دارد که برای هر دو عنصر خواننده و متن سهمی برای معناسازی معتقدند که البته اینجا نیز اختلاف نظر

وجود دارد برای نمونه فیش و ایزر هر دو به نقش مفسر و متن در تنظیم و سامان معنا اعتراف دارند با این تفاوت که ولفگانگ ایزر تمایل دارد که سهم بیشتری به متن بدهد. وی متن را عامل کنترل کننده می‌داند به این معنا که در رابطه دیالکتیکی میان خواننده و متن، این متن است که نقش برقراری ساز و کار تنظیم‌گری را بر عهده دارد و محتواهایی از آگاهی را که توسط خلاقیت خواننده عرضه می‌شود ارزیابی و گاه تصحیح می‌کند؛ اما استانی فیش برخلاف ایزر نقش اصلی تنظیم‌گری معنا را به خواننده می‌دهد در عین اذعان به دخالت عنصر متن در معنا. از نظر وی، این راهبردها و استراتژی‌های خواندن است که به متن شکل می‌دهد و متن و خواننده در واقعیت منفرد و مستقل نیستند بلکه هر یک متأثر از نرم‌ها (norms) و قراردادهای متناسب با «جامعه تفسیری» (interpretation community) هستند که بدان تعلق دارند. هیئت و شکل راهبردی متن و همچنین نحوه خواندن یک متن محصول «جامعه تفسیری» است و مسئله اصلی در قرائت متن، درستی و نادرستی قرائت‌ها و جهت‌گیری‌ها نیست بلکه شناخت و تشخیص چشم اندازه‌های ممکن هر خوانش و درک آن مقوله‌ای که متن و خواندن هر دو ذیل آن قرار می‌گیرد (یعنی جامعه تفسیری خاص آن متن و خواندن) مسئله اصلی است. برای توضیح بیشتر به دو منبع Iser و Fish مراجعه شود.

۱۰. شرح مبسوط دیدگاه گادامر را در این زمینه در اثر واعظی، فصل چهارم به ویژه صفحات ۲۳۱ تا ۲۶۷ جستجو کنید.

منابع

- واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی،
- Crosman, Robert, "Do Readers Make Meaning?" Published in *The Reader in the Text*, Edited by Susan Suleiman and Inge Crosman, Princeton University Press, 1980.
- Fish, Stanley, *Is There a Text in This Class?*, Harvard University Press, 1980.
- Gadamer Hans, *Truth and Method*, Continuum, New York, 1994.
- Iser, Wolfgang, *The Act of Reading*, Routledge and Kegan Paul, 1978.
- Jeanron, Werner, *Text and Interpretation as Categories of Theological Thinking*, Translated by Thomas Wilson, crossroad, 1988.
- Kenneth Bynes, James Bohman & Thomas Maccarty, *After Philosophy*, The MIT Press, 1988.

- Mueller, Kurt (Editor), *The Hermeneutic Reader*, Basi Black Well, 1986.
Ogaden, C.K.& and I.A.Richards, *The Meaning of Meaning*, New York and London, Harcourt Brace Jovanovich, 1989.
Suleiman, Susan, *The Reader in the Text*, Princeton University Press, 1980.
Vanhoozer Kevin, *Is There a Meaning in This Text?* Apollos, 1998.

